

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۲۳ مارچ ۲۰۱۶

تلاش های روشنفکران دینی، قطعاً حلال مشکل مردم نیست!

در حدود یک هفته قبل مقاله ای را تحت عنوان "چه باید کرد" در یکی از سایت های اینترنتی افغانی خواندم که نویسنده آن با درماندگی کامل، برای کاهش خشونت هائی که به نام دین و به دست دین داران متعصب و سخت گیر در کشور ما انجام می یابد، دست به دامان روشنفکران دینی زده و از آن ها تقاضا نموده بود تا با پیروی از اشخاصی مانند "نصر حامد ابوزید" و "سروش" و امثالهم اقدام به روشنگری در میان مردم نمایند، برای ایجاد اعتدال در رفتار و کردار مردم، در تفسیر و برداشت دین، و اجتناب از افراط گرایی دینی، بدون تعبد و تعصب دین را از نو و به گونه عقلانی، دلپذیر و مطابق به اقتضای زمان تفسیر و به مردم معرفی کنند.

این نظر از یک جهت نظر خوبی است - اگر هیچ راهی دیگر برای انسجام مناسبات اجتماعی مردم وجود نداشته باشد؛ یا لازمی تر پنداشته نشود؛ ولی در اصل، گذشته از این که در حال حاضر در کمتر کشوری قوانین گونه گونه بر پایه مقررات و احکام دین وضع می شود، مبتنی بر اشکالاتی بنیادین یا ریشه ئی است که نباید از آن ها چشم پوشید و شاید این هموطن ما متوجه آن ها نشده باشند یا اصلاً علاقه مندی شان به دین در حدی است که پرداختن عمیق و بنیادی به ماهیت دین برای ایشان مقدور نبوده است. این اشکالات عبارتند از:

۱- هر چند ذکر آن دردآور است، ولی چون ضرورت قوی وجود دارد، باید از این هموطن عزیز پرسیده شود که به نظر شما چه تعداد روشنفکر دینی مانند "نصر حامد ابوزید" یا "شبستری" و "فانون" و "سروش" و "شریعتی" و "کواکبی" و... در کشور ما وجود دارد که با شهامت و جرأت لازم، مانند "ابوزید" و "سروش" و یا "شبستری"، به طور مثال، در برابر دستگاه کر و کور، و مستبد و خونریز دینی بیاستند، با آن به جروبحت و گفت و گو بپردازد و جانش را به خطر بیندازد؟

چه تعداد از آن ها حاضراند در خدمت مردم، در خدمت انسانیت، در خدمت حق و حقیقت، در خدمت تاریخ، در خدمت علم و دانش و در خدمت روشنفکری، وقت و انرژی خود را صرف کنند و اعتبار و شانی را که در اجتماع به نام یک شهروند به دست آورده اند، در یک اجتماع سر تا پا سنتی که خواه ناخواه مجبور به زیستن در آن هستند، به مخاطره بیندازند؟

در کشوری که برای ایجاد تخویف و جلوگیری از نقد، تاخت و تاز و ارتداد از دین، یا به اصطلاح دکانداران دین، اهانت به دین و به دکانداران دینی، حتی اشخاص بی گناه را با درنده خوئی بی مانند در ملاء عام با سنگ و چوب و

داس و بیل و تبر، الله اکبر گویان، به مدھش ترین شکل به قتل می رسانند و جنازه آن ها را به آتش می کشند، کیست که چنین جرأتی کند و دیده و دانسته موجبات نفرت مردم را نسبت به خود، یا اسباب تنبیهات گوناگون اجتماعی و قانونی و بالاخره هلاکت خود را مهیا بسازد؟

تاریخ خونبار و پر از خشونت افراط گرائی دینی را از نظر بگذرانید و ببینید که چه خشونت هائی برای حفظ و بقای تفکرات و آئین نامه های سخت گیرانه و منضبط دینی از ابتدای ظهور دین تا امروز به کار رفته است و چه کار هائی که با "سهروردی" ها و "حلاج" ها و "خسرو" ها و هزاران انسان آزاده دیگرمانند این ها نشده است.

۲- تفکر دینی از بنیاد با نفس و شأن انسان و واقعیت های طبیعی، زیست شناسی، کیهان شناسی و تاریخی و حقوقی در تضاد و خصومت آشتی ناپذیر است.

اندیشه دینی، مانند ساختمانی که تهداب آن در آغاز از جانب یک معمار یا مهندس غیرماهر و بی خبر از دانش لازم معماری کج نهاده شده باشد و محکوم به فروپاشی باشد، دیر یا زود در برابر و اقعیت ها و در برابر فکر و اندیشه پویا و بالنده مردم که با تجربه و دلیل و برهان علمی به ثبوت رسیده و به ثبوت می رسد، مجبور به عقب نشینی می گردد و اگر این عقب نشینی به نرم خوئی، مدارا و پذیرش منطقی حقیقت و حقوق دیگران صورت نگیرد، مجبور به نابودی خواهد شد.

چنین تفکری را که هر روز سستی و فتور آن بیشتر و بیشتر در عمل به ثبوت می رسد، نباید به حجاب نفیس و ابریشمین یا پرنیان رنگین، پیچاند و به زور در خور پذیرش مردم ساخت.

با "سیم گل" کردن ظاهر بنائی که به دلیل ناتوانی شالوده آن، هر آن محکوم به فروپاشی و فناء است، نمی توانیم آن بنا را از فروپاشی و فناء نجات بدهیم. با این کار نادرست، نه تنها نمی شود بنا را نجات داد، که با ابله گی و سهل انگاری غیرقابل بخشش جان ساکنین بی گناه آن را نیز با خطر مرگ روبه رو می کنیم - عمل قابل نکوهش و دور از عقل سالم! خشونت، مثلاً، در بطن و متن دین، همه ادیان، حتی بودیسم و آئین کنفوسیوس، وجود دارد. شاید - هرچند به هیچ وجه محتمل نیست که روشنفکران دینی در جامعه افغانی قادر به مبارزه و تغییر افکار بنیادگرایان دینی شوند و آن ها را در راستای آزادی اندیشه و برداشتن تمام قیود غیرقابل قبول و غیرموجه دینی متقاعد سازند - روشنفکرانی پیدا شوند که در کشوری مانند افغانستان، با موجودیت صد ها "ملا عمر"، صد ها "ملا ایازی"، صد ها "حقانی"، صد ها "سیاف"، صد ها "مجددی"، صد ها "محسنی" و صد ها "زلمی زابلی" و "سیمین حسن زاده" و "صالحی" و کسانی مانند این ها، قادر به تغییر تفکر بنیادگرایان دین در ارتباط با سنگسار شوند و بتوانند قانون سنگسار را تعدیل یا لغو و منتفی کنند، اما سؤال اینست که آیا با این کار اصل مشکل مردم ما با دین بر طرف می گردد و ریشه تفکر گاه دور از منطق دین، به گونه مثال اصل پندار دینی خلقت جهان، موجودیت دوزخ، بهشت و حوری های بهشتی و... ازدواج با عروس، ازدواج با دختر نه ساله، فرو رفتن خورشید به آب گل آلود، منطق موقع دادن برای شیطان غرض گمراه کردن انسان، منطق گمراه شدن انسان بنابر خواست خدا و عقوبت شدن وی به دلیل این گمراهی جبری وی، برکشیدن همه دزدان و جنایت کاران و قاتلان و... و از نظر انداختن محرومان و... می تواند قابل اغماض باشد.

روشنفکری تنها اصلاح و بر طرف کردن برخی از عیوب یک فکر، اندیشه یا مکتب نیست، بلکه، اگر فکر و اندیشه یا باوری از بنیاد ناقص باشد، زیر سؤال بردن کلیت اندیشه و مکتب و خاستگاه آن نیز کار روشنفکری و روشنگری است!

لقب روشنفکری و روشنگری را به یک مصلح دادن کار پسندیده نیست. کار روشنفکر و روشنگر آوردن انقلاب بنیادی در شیوه اندیشیدن و برداشت انسان ها و رسیدن آن ها به واقعیت و حقیقت اندیشه ها و مسائل است، نه ماست مالی کردن یک قضیه یا موضوع و سرخ کردن گونه های یک باور فطرتاً سیه و نازیبا!

دین به صورت اهم در نابرابری ها و بدبختی و گمراهی های مردم، کل ادیان، در طول تاریخ بشریت، از زمان پیدایش دین تا امروز، نقش بسزا داشته است. آیا این نابرابری ها و بدبختی ها و محرومیت ها و گمراهی ها، یکی را بالا بردن و دیگری را پائین زدن، یکی را فعال مایشاء قرار دادن و دیگری را بنده و برده و مطیع ساختن، یکی را به نام عالم دین و سایه خدا هر گونه اختیار دادن و بر گرده مردم سوار کردن و دیگری را به نام مرد عامی و رعیت و نمی دانم چه و چه از هر نوع حقوق انسانی بی بهره ساختن، کار خدا است؛ خدائی که در عین رحیم و رحمان و عادل بودن به یکی، با همه خباثت ها و جنایاتش، بی حساب می بخشد و به دیگری با همه فروتنی و پارسائی اش چنان بی توجه است که گوئی اصلاً وجود ندارد و یا بدترین گناهان از او سر زده است و به جرم این گناهان باید مورد تنبیه و توبیخ قرار گیرد؟!

کجاست این خدای مهربان دین که با موجودیت او هزار دختر بالغ و نابالغ در کشور ما بنا بر فقر و بی نوائی برای سیر کردن شکم خود و فامیل شان خود را در اختیار بندگان خاص وی، در اختیار خدا دادگان، قرار می دهند و...؟ صد ها تا از این گونه علماء، مانند "سیاف" و "مجددی" و عالم نما هائی مانند "کرزی" و "عبدالله" و "غنی"، که هیچ وقت بدون تسبیح دیده نشده است، به تکرار می گویند که لطف خدا شامل این هاست و هر چه از متاع دنیا دارند، داد خدای آن ها به آن هاست.

در قرآن هم، همان گونه که این چنین انسان ها می گویند، در چندین جا به همین مطلب اشاره شده است. این ها دروغ نمی گویند. همه همان سخنی را می زنند که بار بار در قرآن تصریح شده است:

"قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ". (آیت ۲۶ سوره آل عمران).

"بگو: بار خدایا، توئی دارنده ملک به هر که بخواهی ملک می دهی و از هر که بخواهی ملک می ستانی هر کس را که بخواهی عزت می دهی و هر کس را که بخواهی ذلت می دهی همه نیکی ها به دست توست و تو بر هر کاری توانائی."

در تفسیری دیگر از کسی به نام فولادوند هم همین مضمون آمده است:

"بگو: بار خدایا، توئی که فرمانفرمائی هر آن کس را که خواهی، فرمانروائی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروائی را باز ستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی همه خوبیاها به دست توست، و تو بر هر چیز توانائی."

من را به این کار خدای دین کاری نیست که به کی عزت می بخشد، کی را ملک و فرمانروائی می دهد، از کی می گیرد و کی را خوار و بی چاره می سازد؛ کار خودش است، کسی را هم به او دسترسی نیست و بر وفق دین حق پرسش از او را هم کسی ندارد، اما وقتی بارها در قرآن از پاداش تنها در برابر کار خجسته و نیکو سخن می زند، ولی در عمل تنها به بزهکاران عنایت دارد و تنها به آن ها مال و ملک و عزت و فرمانروائی می بخشد، گذشته از دو گونه گی در گفتار، یک گونه سخن گفتن و گونه دیگری عمل کردن، هر انسان متفکر و اندیشمند و باهوش را به این فکر می اندازد که اصل مسأله و حقیقت موضوع دین چیست؟

چنین مطلبی را با تشبیهات روشنفکرانه دینی نمی توان جواب گفت. حتی با لغو احکام غیرانسانی سنگسار و رفع نابرابری های موجود میان زن و مرد و قبول آزادی اندیشه و... نباید تعمق به این گونه مسائل را به عنوان نوعی از یک دید یا فلسفه زندگی از رده تحقیق و بحث و فحص خارج کرد.

از نظر من جواب "چه باید کرد"، این است که ما علاوه بر پرداختن به ظواهر دین و اصلاح آن، یک بار ماهیت دین را از اساس و در کلیت آن مورد مذاقه و بررسی محققانه قرار بدهیم و ذات آن را با ذات و ماهیت راستین علمائی که دین را برای خویش دکان و تجارتخانه و منبع عواید سرشار و بی دردسر ساخته اند، به مردم بازگو کنیم.

شناخت ماهوی ادیان یگانه راهی است که می تواند ما را از همه بدبختی های ما نجات بدهد، نه صرف اصلاح یا بزک کردن آن در چند زمینه و مورد!

بنابراین، اگر روشنفکرانی مانند، "ابوزید" یا "سروش" و امثال این ها واقعاً در کشور ما وجود دارند و دل شان به حال مردم و به حال کشور می سوزد، و حاضراند حق و حقیقت را به مردم بگویند، بهتر است به نقد کامل و همه جانبه دین پردازند - به جای آرایش سر و موی و زیب و زینت آن! ضروری ترین کار و آن چه "باید کرد" و "نباید کرد" تنها و

تنها همین است!!

۲۰۱۶/۰۳/۲۲